

### اختصاص سجده به خداوند

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ».

«توحید العبودیة بیاطنها و ظاهرها تحلیقاً علی المرحلتین بصورة خلیقة». در توحید عبادت سه بحث داریم، بحث اول خود عبادت است و عبادت بطبیعة الحال منحصر به معبود است و معبود هم که فقط الله الواحد القهار است، بنابراین عبادت در اختصاص اوست، به حساب خود لفظ عبادت و معنای تحت اللفظی عادی عبادت. مرحله دوم مرحله آیات و روایاتی است که عبادت را بالله منحصر می‌کند، چه مظاهر عبادت باشد، سجود، رکوع، طواف و از این قبیل. و چه باطن عبادت باشد، خضوع عقل، قلب، فکر، صدر، سر انسان، لب انسان، تمام مراحل انسان در بالاترین مراحل خضوع و از آن به سجود تعبیر می‌شود. «السجدة لغویاً عبارة عن غاية الخضوع مهما اختلفت مراتب السجدة بالنسبة لمراتب و درجات الساجدين، من الناحية الظاهرية مثل البعض، السجدة مثل السجدة، سجدة الرسول مثل سجدة فلان و لكن من الناحية المعرفية و العلمية و العقيدية طبعاً تختلف حسب درجات المعرفة و درجات العبودية من حيث البعض».

اضافه بر ادله عقليه، اقتضای دليل بسيار روشن عقلي اين است كه بين خالق و مخلوق تسويه نشود. اين «الحمد لله الذي قدم المفضل على الفاضل» چرند است. تسويه بين غير متساويين هندستاً غلط است، رياضيتاً غلط است، مادتاً غلط است، عقلاً غلط است، در همه ابعاد. دو بيشتر از يك است و نمى شود گفت دو با يك مساوى است. چقدر فصل است بين حق سبحانه و تعالى و بين مخلوقين «الله تعالى خالق كل شىء و رازق و ازلى و ابدى و مجرد و...» نمى توانيم بگويم در كل ابعاد كمال اكمل مان غير است، اصلاً كمال او منقطع النظير است، غير، از اين كمال حق سبحانه و تعالى بهره ندارد، بهره كمال خلق، كمال خلقى است، كمال حق، كمال خالقى است، اين حادث است، آن ازلى است، اصلاً تبين است «باين عن خلقه و خلقه باين عنه». نه در لفظ، بلكه در اصل معنا و تحقق خارجى معنا.

اضافه بر دليل عقلى، آياتى در قرآن شريف داريم كه عبادت و سجده در انحصار در حق سبحانه و تعالى است. الفرقان، جلد اول، صفحه ۲۹۸، ما آياتى را در صفحه ۲۹۸ يادداشت كرديم، ملاحظه بفرماييد كه دلالت اين آيات دلالت استغراقى است. «من الآيات التي تدل صريحة على هذه المرضى، انحصار العبودية و السجدة بالله سبحانه و تعالى دون استثناء قوله تعالى فى سورة الأعراف: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَ لَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ»<sup>۱</sup>» كسانى كه نزد پروردگارند «عندية القرب الزلفى لا عندية المكان و لا عندية الزمان و لا عندية الوجود، بل عندية الزلفى، لأنه كل شىء عند الله تعالى علماً و قدرة، قدرته و علمه بالنسبة لكل الاشياء مثل البعض و لكن من ناحية الزلفى. : «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ» مثل الملائكة المقربين و مثل انبيائه المرسلين (ص) هم عند ربك، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» لا يتركون عبادته إلى عبادة غيره و لا يتركون عبادته و لو لا الى عبادة غيره. «و يُسَبِّحُونَ لَهُ» لا يسبحون غيره. ثم يسجدون له، «له» مقدمة، و تقدم الظرف دليل على الحصر من دون كلام و متى گفتند «له هذا المال» با «هذا المال له» فرق مى كند، در مورد دوم ممكن است براى غير هم باشد، ولى «له هذا المال» انحصار است. در اينجا هم تقدم ظرف دليل بر حصر است. «فالسجدة بنص هذه الآية المباركة خاصة بالله سبحانه و تعالى بكل معانى له كما نبين».

- [سؤال]

- اين حصر است كه ظرف مقدم است، تقدم ظرف دليل بر حصر است.

۱. اعراف، آيه ۲۰۶.

نكتب هنا: «أ ترى انه تعالى يمدح الملائكة في اختصاص السجود به ثم يأمرهم ان يسجدوا لآدم»<sup>١</sup> اين مدح است «لما ربنا يمدح الملائكة أنهم بس يسجدون بالله تعالى ولا يسجدون لغيره و لو سجدوا لغيره صار هنا تناقض انما يمدح الملائكة فى هذا النص لأنهم فقط يسجدون لله سبحانه و تعالى».

«فانما الخالق هو الذي يحق أن يسجد له دون سواه، فلا تعني «اسْجُدُوا لِآدَمَ» إلّا ما تعنيه «وَلَهُ يَسْجُدُونَ» بفارق ان هذه مطلق السجود لله، و تلك هي سجود الشكر حيث «لآدم» و «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ»<sup>٢</sup> اين «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ» نمى خواهد فقط دوتا را معین کند، چون سجده شمس زياد داشتيم، ساجدين قمر زياد داشتيم، عابدين شمس و قمر زياد داشتيم، اين خطاب به آنهاست، ولكن مورد نزول كه آيه را به خودش تخصيص نمى دهد، به دليل جمله بعدى «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ» بعد ذلك يامر بالسجود لله لماذا «الَّذِي خَلَقَهُنَّ» فالسجدة خاصة بالخالق، لا يشترك الخالق و المخلوق فى السجدة، اذا كان هنالك اشتراك بين الخالق و المخلوق فى السجدة، فلماذا ينهى عن السجود للشمس و القمر ثم يأمر بالسجود لله. مرحلة ثانية أو ثالثة: «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» فى سورة الحمد، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» حصر، و كل مراحل العبودية ظاهراً، باطناً، خاصة بالله سبحانه و تعالى، لا يجوز أن نشرك فيها بها احداً اطلاقاً و لو المقربين».

- [سؤال]

- «لا، السجدة بصورة طليقة لانها غاية الخضوع، ليست الا لمن هو ارفع من غيره بصورة مطلقة» «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ». و نهى سجده در اينجا نهى «لـ» نيست. «لا يقول «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ» سجدة العبادة، لا، لا تسجدوا اطلاقاً» به صورت مطلقه نهى سجده است، نه نهى از سجده اى كه براى عبادت است اولاً. و ثانياً «كل السجديات عبادة، السجدة غاية الخضوع و لا تعنى غاية الخضوع الا العبادة، تساوى بين غاية الخضوع و السجدة بصورة طليقة ولو كانت سجدة الحب، سجدة الشكر، سجدة العبادة، سجدة الاحترام و ما الى ذلك، نحن نفصل بين هذه المراحل، فصلاً لفظياً و شيئاً ما معنوياً و لكن اقوى المعانى عبارة عن غاية الخضوع و السجدة عبارة عن غاية الخضوع سواء أردت أو ما أردت «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» الانسان الموحد بالله سبحانه و تعالى لا

١. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن و السنة، ج ١، ص ٢٩٩.

٢. فصلت، آيه ٣٨.

يجوز له ان يسجد لغير الله لاي معنى من معانى السجود» البته اینجا مباحثی هست که عرض می‌کنیم.

در قرآن شریف برای اثبات یک مطلب لزومی ندارد که همه آیات را بحث کنیم، مگر اینکه آیات از نوع «یفسر بعضها بعضاً» باشد، اگر ما یک آیه را که نص است و یا ظاهر مستقر است استدلال کنیم، دیگر به بقیه استدلال نمی‌کنیم، غیر از روایت است. در روایت یکی و دوتا و سه تا اطمینان بخش نیست، بلکه باید تواتر یا تضافر باشد. اما در آیات اینگونه نیست. اگر ما فقط یکی از این دو آیه را می‌خواندیم و بحث می‌کردیم کافی بود، این از لحاظ دلالت آیاتی.

آیاتی دیگر «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* اِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»،<sup>۱</sup> «اهل الجحيم هكذا يقولون و الله تعالى يصدق قولهم، اذا ربنا سبحانه و تعالى ينقل قولاً من اهل الجحيم في الجحيم او في الدنيا، ينقل قولاً من الشيطان في الدنيا او في الآخرة، ثم لا يرد عليه، يعني يصدقوا» به این معناست، معنای کتاب هدایت این است. اگر کتاب شما کتاب هدایت است و کتاب اخلاق است و یک مطلب ضد اخلاق از کسی نقل کردید، ولی آن را رد نکردید، یعنی آن ضد اخلاق را قبول دارید. قرآن که کتاب هدایت است، اگر مطلبی را از شیطان و شیطانی‌ها چه در دنیای آن‌ها، چه در آخرت آن‌ها -مخصوصاً در آخرت آن‌ها- نقل بفرماید و رد نکند، یعنی آن مطلب را خداوند قبول دارد، منتها خداوند از شیطان نقل می‌کند بر علیه شیطان، چه در دنیا چه در غیر دنیا. مانند: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي»<sup>۲</sup> این را نگفته است. «من اضاءة شيطانية يوم القيامة الكبرى تضاع هذه الكلام، و الله يصدق، يصدق ضد الشيطان و ضد كل الشيطانات و ضد من يشيطنون اتباعاً للشيطان».

در اینجا «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» «إِنْ» تأکیدی است «أَنَا كُنَّا» به این معنا. «إِنْ كُنَّا لَيْسَتْ نَافِيَةٌ» «إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* اِذْ نُسَوِّكُمْ». «إِذْ نُسَوِّكُمْ اثبات دلیل علی أَنْ» «إِنْ» لیست بالنافیة» «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* اِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» «مطلق التسوية» خداوند متعال ذاتیات و صفات ذات و صفات فعل دارد، اگر در ذاتیتی از ذاتیات تسویه بشود، چه تسویه ذاتی، چه تسویه اعطایی، تسویه است. دیروز بحث کردیم

۱. شعراء، آیات ۹۷ و ۹۸.

۲. ابراهیم، آیه ۲۲.

که یک جهات ذاتی داریم، یک جهات اعطایی داریم. ذاتیات خدا، صفات ذات و صفات فعل اعطایی نیست، اگر در باب اطاعت است، آن هم اعطایی نیست «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۱</sup> مطلب دیگری است.

«إِذْ نُسَوِّكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تسویه می‌کردیم بین شما و معبودین من دون الله و رب العالمین، این تسویه بصورة مطلقة حرام است «لأنّها تسوية، تسوية بين غير المتساويين» این عقلی است «التسوية بين غير المتساويين خلاف العقل حتى خلاف الحيوانات، حتى الحيوان لا يسوّى» یک الاغ نر، دو الاغ ماده، نمی‌گویند آن دوتا یکی است، یکی دوتا است. دوتا دوتا است، یکی هم یکی است. یگ مگس یا حشره بالاخره احساس دارد و می‌فهمد که دوتا با یکی فرق دارد. افضل با فاضل یا مفضول و مفضول را تسویه در هیچ بُعدی از ابعاد...

«رب العالمين افضل من المربوبين في كل ما للربوبية و الالهية من ذات و صفات ذات و صفات افعال» پس تسویه در هر بُعدی غلط است. این تسویه یا درونی است یا بیرونی، تسویه برونی این است که فلانی هم ازلی است که خدا هم ازلی است. تسویه درونی: آنچه را خداوند دارد، دیگری هم عین همان‌ها را دارد. یکی از تسویه‌ها، تسویه در عبودیت است. «إذا سجدنا لله و سجدنا لغير الله و الصورة نفس الصورة و السيرة نفس السيرة حتى اذا ما كانت سيرة، الصورة نفس الصورة یعنی سجدنا لغير الله احتراماً أو عبودية أو شكراً أو حباً و ما الى ذلك من راجحات اذا سجدنا لغير الله و نحن نسجد لله فقد سوّينا برب العالمين غير الله، سواء كان نبياً أو ملكاً من ملائكة الله أو ايّاً كان من المقرّبين او من المقرّبين مقرّباً كان او مقرّباً» فرقی نمی‌کند. پس «إِذْ نُسَوِّكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تمام حقایق خضوع عالی را و تمام حقایق درونی سجده را و تمام جریانات برونی سجده را سلب می‌کند از غیر حق سبحانه و تعالی، پس این ضلال مبین است؟ کسانی که به عتبه امام رضا (ع) می‌افتند و سجده می‌کنند به احترام ایشان، این تسویه به رب العالمین است، نمی‌گوییم آن‌ها مشرک رسمی‌اند، ولی این عمل حرام است، این تسویه به رب العالمین است. در کتاب وافی، باب المعانقة و التقبيل دارد. «واحد من اصحاب الامام صادق (ع) او امام الباقر (ع) تشرف [...] قال اعطنى وجهك اقبله فاعطاه، وجهتك اعطاه، يدك اعطاه، ثم قال و رجلک قال بقى شىء بقى شىء بقى شىء ثم قال لا يقبل وجه احد و لا يده الا رسول الله او وصى رسول الله رواية اخرى او من أريد به

۱. نساء، آیه ۸۰.

رسول الله. وصی رسول الله یفسر من أريد، من أريد به رسول الله إرادةً تامةً یعنی مقام العصمة بهاتین الروایتین الآیات التي تشير إلى هذا المعنى نستدل أنه تقبيل يد أحد غیر المعصومین محرّم إلا حباً شیء آخر، [...] تقبله بهذا شیء آخر و لكن احتراماً هذا اختراماً بساحة الرسالة القدسیة و ساحة الأئمة (ع) هذا شیء آخر لفظاً».

پس این «إِذْ نُسَوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» یک قاعده عامه‌ای دست ما می‌دهد که تسویه به رب العالمین را قصد کنیم یا نکنیم، چون بعضی اعمال قصدی است، بعضی نیست. عمل اگر عمل تسویه و برابری بین خدا و خلق است، در هر مظهری از مظاهر عبودیت که سجود باشد، رکوع باشد، طواف باشد، نذر باشد، قسم باشد، عهد باشد و چیزهایی که مربوط به الله است، اگر غیر او را با او تسویه کنیم حرام است. تشریح باشد؛ اگر بگوییم پیغمبر هم مشرّع است، ولو به اذن الله، این تسویه است، مگر خدا کسی را با خود مساوی قرار می‌دهد؟ که این بحث تسویه قبلاً گذشت.

«بناءً على ذلك عقلياً، نقلياً، كتاباً، سنةً و في كتاب النبيين كذلك ما سبقت سابقة من آية توراتية أو انجيلية أو ما إلى ذلك أنه تسمح للسجود لغير الله سبحانه و تعالی» اگر در کل شرایع که ما مطالعه کنیم، در کتاب‌های متن، کتاب‌های غیر متن، اصلاً سجود لغير الله نداریم. حتی روایات ما. «فی روایاتنا روایات ضعاف، موثقة، صحيحة و حتى مخلقة كثير و لكن حتى لا نجد و لو رواية مختلقة تسمح بالسجود غير الله» [...] نمی‌شود آن را جعل کنند، چون شرع توحید با این وضع مخالف است. نمی‌توانید یک روایت مختصر پیدا کنید، سند آن شمر باشد، سند آن یزید باشد، معاویه باشد، هر کسی می‌خواهد باشد، از آن‌هایی که منافق هستند. یک روایت نداریم عن فلان، عن فلان، از معصوم یا یکی از اصحاب پیغمبر که سجده لغير الله. البته به عکس داریم، روایاتی در اینجا آمده، در جلد ۲۹ آمده است.

چیزی که در مقابل قرار می‌گیرد دو قسم از آیات قرآن شریف است: یک قسم آیات «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»<sup>۱</sup> آیات متعددی است. «اسْجُدُوا لِآدَمَ» امر است. یکی هم «وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا»<sup>۲</sup> که در مورد ابوبن یوسف است. چه کار باید کرد؟ اینجا چند کار باید کرد. یک مرتبه از باب «الآیات یفسر بعضها بعضاً، یقید بعضها بعضاً،

۱. بقره، آیه ۳۴.

۲. یوسف، آیه ۱۰۰.

یخصص بعضها بعضاً» است، مطلبی نیست، مثلاً «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»<sup>۱</sup> مطلق، «تتقید هذه الآية المباركة بـ «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»<sup>۲</sup> و ما إلى ذلك من عموماتٍ تخصّص، من ظواهر تبين اكثر، ظواهر ظاهرة تبين حتى تشبه ظواهر مستقرة» ما اینها را داریم. «و أما النص» اگر یک نص صدر صدی داریم و استغراق است و ادله معنویه و لفظیه و ادبیه مطلب را صدر صد کرده، ایجاباً یا سلباً، این نه تقیید دارد نه تخصیص دارد، نه ایجاب دارد، مگر نسخ، در قرآن دو، سه نسخ داریم. «نعم، الناسخ ينسخ المنسوخ قرآناً باذن الله تعالى هذا شيء آخر و ليس هذا جهلاً، إنما حسب الظروف و المصالح الإسلامية في ردح من الزمن أنه كان ينزل القرآن الكريم على رسول الهدى». ولكن نسخ در چیست؟ در احکامی است که این احکام بالا و پایین نداشته باشد، ولی در احکامی که نیم کیلو بالا و پایین داشته باشد، نسخ نیست. مثلاً: «الآيات التي تدل على حرمة الظلم، هل يمكن تنسخ؟ لا، ظلم، ظلمٌ، لا ينسخ الظلم، الآيات التي تدل على وجوب العدل تنسخ؟ لا» ما سه مرحله داریم: نسخ در احکامی احياناً می شود، نسخ در احکامی نمی شود، نسخ در تکوینات که ابداً نمی شود. خدا اینجا بفرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»<sup>۳</sup> جای دیگر بگوید نسخ کردیم: «فی أربعة أيام» این دروغ می شود. این تکوین است، تشریح نیست. چون نسخ در تکوین یعنی من غلط گفتم، قبلاً گفتم «سته أيام»، حالا می گویم چهار روز.

- آن مربوط به گذشته است؟

- بله، در آینده هم هست.

- تکوین آینده چطور امکان دارد؟

- مثال: در آینده ما تکوین می کنیم بهشتی که دارای هشت طبقه است، بعد بگوید

نه، نُه طبقه، این دروغ می شود، چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده، در تکوین

این طور است.

- پس در مورد آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»<sup>۴</sup> چطور؟

- این آیه در مورد تکوین نیست، این آیه نقیض نیست، «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»

در تدبیرات امور است، مثل اینکه موت فلانی تأخیر بیفتد یا جلو بیفتد.

- [سؤال]

۱. بقره، آیه ۲۷۵.

۲. نساء، آیه ۲۹.

۳. اعراف، آیه ۵۴.

۴. رعد، آیه ۳۹.

- ما تکوینی که دروغ نباشد عرض می‌کنیم، اما در تشریح هم این‌طور است، تشریح گاهی اوقات دروغ است، گاهی اوقات راست است، تکوین هم گاهی اوقات محال است، گاهی اوقات ممکن است.

«مثلاً الله تعالی کَوَّن الخلق کُلَّهُ من المادَّة الاولية التي تسمی [...] إذا وجدنا آية - على فرض المحال - لا، کَوَّن المادَّة الأولية من أمرين اثنين، کَوَّن الخلائق من أمرين اثنين، من مادّتين [...]» غلط است، اینجا تناقض پیش می‌آید. در شریعیات این‌طور است، تشریعیات ما چه واجبات و چه محرمات دو حالت دارند: «واجبات اصلية لا يمكن ان تنسخ، وجوب العدل، وجوب التوحيد، و ما الى ذلك من واجبات اصلية لا تتغير و لا تتحول اطلاقاً في كل شریع من القضايا التي قیاساتها معها و کذا محرمات اصلية، حرمة الزنا، حرمة الظلم، حرمة قتل المؤمن بلا سبب و ما الى ذلك» این دیگر استثنا بردار نیست. همچنین در باب سجده که دلیل عقل، دلیل کتاب، دلیل نقل و... مهم‌تر این است که عقل و وجدان انسان این مطلب را قبول دارد که نمی‌شود بین فاضل و افضل یا فاضل و دانی تسویه کرد، این قابل استثنا نیست، مثل اینکه بگوییم دو ضرب در دو می‌شود چهار، الا در قزوین که سه و نیم است! این نمی‌شود و دروغ است یا اینکه بگوییم عدل خوب است، مگر نسبت به فلانی، درست نیست، عدل نسبت به ظالم هم واجب است. اگر شما با مشرکین معاهده کردید «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» «معاهده مع المشرکین و لکن معاهدة كانت اسلامية، في زمن المعاهدة كانت الاسلامية، مع ذلك لا يجوز للمسلم ان ينقض المعاهدة مع المشرکین». قابل نقض نیست، کذلک سجده.

سجده «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»<sup>۲</sup> اگر خداپرست هستید، راسته گفته یا دروغ گفته؟ اگر راست گفته که راست گفته، بنابراین «اسْجُدُوا لِلدَّامِ» این معنا را نمی‌دهد که ما واقعاً به خود آدم سجده کردیم، خیر، در اینجا حساب‌های مختصی دارد که باید عرض کنیم. اینجا از آن جاهایی است که داریم آیات و روایات و ادله عقولی که انحصار سجده را بالله سبحانه و تعالی اثبات کرد، تخصیص می‌دهیم، تقیید می‌دهیم. قابل تخصیص نیست، قابل تقیید نیست. پس چه باید کرد؟ نهایتاً می‌گوییم این آیات متشابهات هستند «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» این آیه از متشابهات است. چرا؟

۱. توبه، آیه ۷.

۲. فصلت، آیه ۳۷.

از نظر لغوی بحث کنیم، «سَجَدَ، يَسْجُدُ فعلٌ لازمٌ و ليس متعدياً إذا قلنا سجد» «سَجَدَ» فعل لازم است، «قام» فعل لازم است. اما اگر بخواهیم آن را متعدی کنیم «قام به، قام الیه، قام معه، قام علیه» اینها فعل لازم را متعدی می‌کند یا با یکی از حروف جر. «سَجَدَ» فعل لازم است، «سَجَدَةٌ» غلط است یا اگر بگویید «سجد به، له، علیه، معه، منه، الیه و حرف الجر احياناً تعمل [...] فقط». «قام به»، بین دیگر معنا نمی‌دهد، «قام به» یعنی «أقام». چون از نظر ادبی کلید فهم است، اگر انسان جهات ادبی را اهمال کند، فهمش ناقص می‌شود. این حروف جرّ دو بُعدی است، بعضی حروف جر هستند که صرفاً برای تعدیه هستند «قام به، مررت بزید» این «بِ» نه سببیت است، نه معیت است و نه غیر آن، ولی بعضی اوقات خیر، حرف جر دوکاره است «حرف الجر احياناً للتعدیه، احياناً لا، للتعدیه و معنی آخر» و حروف جر غیر از باء معمولاً اینگونه است، مانند: من، عن، علی و... اینها اضافه بر تعدیه که معنایی جز تعدی ندارد، معنای دیگر اضافه بر آن هم دارند.

- [سؤال]

- کسی را نیست، علی، بِ، من، إلی، غیر از این نیست. ما «سجده» نداریم، سجد فعل لازم است. این متعدی است.

- [سؤال]

- ما «نظره» نداریم.

- «نظر إلیه» متعدی با حرف جرّ است.

- برای اینکه معنی دیگری هم غیر از تعدیه دارد، بعضی وقت‌ها حرف جر فقط تعدیه است، بعضی وقت‌ها معنی اضافه هم دارد، در «لِ و علی» معنی اضافه دارد، مثلاً «قام علی ارض» این صرف تعدیه نیست، بلکه قائم روی آن است، زیر آن نیست یا بغل آن نیست، این معانی اضافه هم دارد.

حال در مورد «سَجَدَ» «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» فرمود «بِآدَمَ»، «لِآدَمَ» حساب دارد. اگر «بِآدَمَ» باشد، این فقط تعدیه است و آدم «مسجودٌ به» است، اما این را فرمود، بلکه فرمود «لِآدَمَ». ما «اسجدوا علیه» داریم: مسجد، «اسجدوا الیه» داریم قبله، «اسجدوا به» داریم: سبب سجده، «اسجدوا معه» داریم: من با شما سجده کنم. «اسجدوا منه» داریم: سبب سجده، «اسجدوا له» هم داریم. ولی «له» در اینجا چه کاره است؟ «له» چند حساب دارد: یکی «اسجدوا له له» یک مرتبه خیر، این دوتا بود، دوتا اینجا [...] «اسجد للآدم لله» این یک نوع است، یک مرتبه «اسجد لآدم» لِخود آدم، آیه کدام را می‌گوید؟ آیه فعلاً هیچ کدام را نمی‌گوید. «اسجدوا» اگر «اسجدوا لله» بود، این «اسجدوا

لله لله» این در حقیقت دو بُعدی است، «اسجدوا لله» برای چه؟ لله. اما «اسجدوا لآدم» لآدم نه، «اسجدوا لآدم، لله».

«لام» در اینجا چند احتمال دارد که عرض می‌کنیم، چون نهایتاً آیه متشابهه است. این آیه متشابهه را با آیات محکّمات و ادله محکّمات معنا می‌کنیم. «لام للانتفاء» اما «اسجدوا لله» برای انتفاء نیست، مگر خدا از سجده ما منتفع است؟ تعدیه است، ولیکن اگر گفتند «اسجدوا لله» آیا الله از سجده ما منتفع است؟ بلکه لام اختصاص است، «اسجدوا لله» یعنی سجده مربوط به الله است خاصاً، دوم: عبادتاً، سوم: کرامتاً، چهارم: احتراماً، پنجم: محبتاً. همه اختصاصی است. «اسجدوا لله» این لام اختصاص است، لام اختصاص، عبادتاً، کرامتاً، احتراماً و شکرماً، تمام آنچه که نسبت به الله ممکن است، ما باید سجده را انجام بدهیم.

بعضی اوقات «نسجد لله لأنه الله» البته این عبادة المخلصین است. یک مرتبه «نعبد الله خوفاً من ناره، نعبد الله شوقاً الى جنته، نعبد الله، نسجد لله شكراً لله» از این قبیل. آن اخلص مراحل خلوص سجده «نسجد لله لله، نعبد لله لانه الله، نصلی لله لانه الله» ولو به فرمایش امیرالمؤمنین اگر مرا برای عبادتم به نار ببری، من نار را می‌پسندم به حساب عبادت، بر جنت بی حساب عبادت. صحبت ترس از نار و شوق جنت نیست، ولی به حساب «لَو» است. این «اسجدوا لآدم» را معنا کنید، لام اختصاص است؟ خاصاً لآدم؟ اگر سجده خاص آدم است، پس برای خدا سجده نکنید. «اذا تعنی لام هنا الاختصاص لآدم، اسجدوا آدم لآدم اختصاصاً، یعنی نحن نوحّد فی الاشراک» کما اینکه مشرکین موحد در اشراک‌اند. مشرک خدا را کنار می‌گذارد و شمس را عبادت می‌کند. این مشرک در بُعد واقعی است، ولی در مرحله ظاهری «موحد فی الاشراک، یعنی لا یعبد الله فقط و لا یعبد الله مع غيره، بل یعبد غير الله فقط» پس اگر «اسجدوا لآدم»، این لام برای اختصاص باشد، غلط است، به حساب آدم. البته «اسجدوا لآدم لله» مطلب دیگری شد، ولی «اسجدوا لآدم» اگر لام برای اختصاص باشد، چند اشکال دارد. یک اشکال با آن ادله‌ای که می‌گوید سجده منحصر به خداست [منافات دارد]، دوم: اگر هم منحصر به خدا نباشد، پس مشترک بین خدا و خلق است، پس چرا «اسجدوا لآدم» اختصاص؟ این غلط است.

«اسجدوا لآدم عبادةً» سجده عبادت خاص بالله است، «اسجدوا لآدم شكراً» منعم فقط خداست، «اسجدوا لآدم احتراماً، احترام السجدة خاص بالله». «إِذْ نُسَوِّدُكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» فعل او را می‌گیرد. «اسجدوا لآدم حباً» حبی که سجده می‌آورد فقط برای الله است، پس تمام مراحل لام اختصاص است. «لا الاختصاص، لآدم اختصاصاً، لآدم عبادةً، لآدم

شکراً، لآدم حباً، لآدم احتراماً، کلها مسلوبه عن آدم» پس یکی باقی می ماند. «اسجدوا لآدم» لام، لام انتفاع است، یعنی برای منفعت آدم سجده کنید، اگر سجده کنید، آدم منفعت می برد. چه کسی را؟ خدا را. «كما يقال سجدت لله لولدی، لماذا سجدت؟ لولدی، ولد مسجود له اختصاصاً نفسه حباً، احتراماً، عبودية و ما الی ذلک؟ لا، ولد لیس مورداً للسجدة اطلاقاً، لیس ظرفاً للسجدة اطلاقاً، لا علیه و لا الیه و لا منه و لا فیه» نعمتی است که خداوند به این انسان داده است. «انعم ربی علیّ ولداً بعد عشرين سنة، ما کان یولد لی؟ ولد، انعم علیّ، فاسجد، لمن؟ لله، لمن؟ لولدی، اسجد لله لانه رزقنی ولداً فاللام هنا بالنسبة للولد لیس لام الاختصاص و لا کذا و لا کذا، هذه الخمسة، بل السادس، لام: الانتفاع، انتفعت من ربی عن رزقنی ولداً و ينتفع ولدی أن اسجد لربی سبحانه و تعالی لما رزقنی هذا الولد» این لام در حقیقت لام انتفاع می شود، نه اختصاص است، نه عبودیت است.

اگر این معانی را دارد که دارد، پس ما اینجا با آیه سجده «لآدم» و سجده «لیوسف» آیات دیگر را نسخ نمی کنیم، اصلاً نمی شود نسخ کرد. اگر ما این احتمال را هم نداشتیم، باید ساکت می شدیم. «إمّا نحن نعرف هذه الاحتمالات لغویاً، نقول هذه الآيات تأمر لسجود آدم متشابهة، متشابهة یفسرها بالآيات التي تختص السجود برتمه بكل مظاهره و بواطنه بالله تعالی و إمّا أنّ لا، لا نقدر أن نفسّر هذه الآیة المتشابهة أو لا نعرف احتمالاتها، نسکت» «اسکُتُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ» آنچه که خداوند درباره آن ساکت است یا خدا ساکت نیست، من نمی فهمم، من اینجا مطلبی نمی گویم. مگر لازم است هرچه از ما سؤال کنند، جواب بدهیم؟ مگر ما علم مطلق هستیم؟ اگر می توانستیم جواب بدهیم، بگذریم از کسانی که کفایه خواندند و تا کسی از آیه سؤال می کند، سریع جواب می دهند. شما کفایه خواندی، کفایه را جواب بده! به آیه چه کار داری؟ مثل اینکه از مهندس ساختمان مسئله پزشکی سؤال کنیم. آن مهندس ساختمان، ساختمان بلد است، پزشکی بلد نیست. کسی که پزشک معده است، به چشم چه کار دارد؟ چشم را کور می کند، داروهای معده را برای چشم می دهد و کور می کند.

شمایی که اختصاص تان در غیرقرآن است، در قرآنی که از امام رضا (ع) سؤال کردند شما سه روز می خوانید و حال آنکه یکروزه می شود خواند. حضرت فرمودند: در آیات تأمل می کنم، در آیات دقت می کنم. شما این قدر قرآن را رذل و پست قرار دادید که تمام

۱. عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۱۶۶.

عمرتان در کفایه و مکاسب و این‌ها می‌گذرد، بعد می‌آید آیه را معنا می‌کنید. یک آیه مطابق میل خودتان و طبق فتاوی خودتان و شهرت خودتان معنا می‌کنید.

این معانی متعدده در «لآدم» هست، اضافه هم دارد. ممکن کسی به دیگری سجده کند استهدائاً. «سجد له استهداء»، قام له استهداء» این ممکن است. کل ابعاد سجده برای غیر خدا حرام است، مگر یکی که بعضی اوقات حلال است، بعضی اوقات حرام است و یکی دیگر که همیشه حلال است. آن یکی که بعضی اوقات حلال است و بعضی اوقات حرام است لغیر الله سجده اهانت است. کسی که مستحق اهانت است، اهانت است، کسی که مستحق نیست خوب است. اینجا حلال است؟ خیر، اما سجده لله [...] که اصلاً معنا ندارد.

و آنکه حلال است مطلقاً «اسجدوا لآدم، لام للالتفاع» که شکر است. «اسجد لآدم سجده لله» سجده برای الله است، لام اختصاص است، لام عبودیت است، لام احترام است، هر چه هست، همه عبودیت است، ولكن چه باعث شد که من الله را سجده کنم؟ آدم را فرستاد، آدم معلّم الملائکه است. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup>.

ما فقط به آیات قرآن استدلال نمی‌کنیم که از الله است و به روایات رسول الله که از رسول الله است، نه، اصلاً به کار شیطان هم استدلال می‌کنیم، چرا شیطان سجده نکرد؟ «أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ»<sup>۲</sup> پس شیطان فهمید سجده چیست. «الشیطان عرف كما فی سورة يوسف، بالنسبة ليوسف يتهمون اتهامات عدة و لكن نحن من مسبح الجهات حتى من كلمات الشيطان الرجيم، من كلمات العزيز، من كلمات كذا، نستفيض انّ ساحة يوسف بريئة من هذه التهم الوقحة، هنا كذلك نستفيض من فهم الشيطان، من فهم الملائكة، نص القرآن في كلمات الرسول شيء آخر، الأئمة شيء آخر، نص العقل شيء آخر، ولكن نستفيض من مواجهة الشيطان بالنسبة لهذه السجدة» «أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» نه «سویت برب العالمین». این «سویت به» نیست اگر این سجده، سجده تسویه‌ای بود، اگر این سجده، سجده‌ای بود که «مسجود بالله» است، شیطان به آن استدلال می‌کرد. شیطان که نمی‌آید خودش را بی‌خود به چاه بیندازد، شیطان مثل قضیه

۱. بقره، آیه ۳۱.

۲. اسراء، آیه ۶۲.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup> ملائکه فهمیدند این خلیفه است یا نه؟ آن‌ها مخاطب بودند، پس فهمیدند. چه فهمیدند؟ اگر خلیفه الله فهمیده بودند که دیگر اعتراض نمی‌کردند «لو ان الملائكة افتموا من معنى الخليفة من قوله تعالى «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» انّ المقصود خليفة الله، يخلف الله، لو فهموا هذا لما كانوا يقولون «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»؟» [...] این ادنای مراتب است که خدا بر فرض محال گفت این جاشین من است، آنها محال قبول کنند. پس چه فهمیدند؟ فهمیدند «خليفة يعنى من يخلف من سلف من النسناس المنقرضين الذى كانوا يسفكون دماء و يفسدون كذا و كذا و آدم خليفة عنهم، هم انقرضوا و الله تعالى خلق آدم الاول و هو يخلق من انقرض» اینجا هم همین‌طور، اینجا شیطان چه فهمید؟ اگر شیطان فهمیده بود که این سجده، سجده عبودیت است، سجده تسویه است، سجده احترام است، اگر فهمیده بود، می‌گفت: «أرايت هذا الذى سوّيت بينه و بينه» دوتا خدا شد. این را نگفت، گفت: «أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» سجده تکریم است، یعنی مقصود از این سجده این است که ملائکه بدانید که آدم افضل از شماست، نه اینکه با خدا مساوی است. بحث تسویه به رب العالمین نیست، اگر این بود که هم ملائکه اعتراض می‌کردند، هم ابلیس اعتراض می‌کرد، همه اعتراض می‌کردند. اگر این‌طور باشد، اصلاً ملائکه باید اعتراض کنند، البته بر فرض محال. «على فرض المحال لو كان المعنى من قوله «اسْجُدُوا لِآدَمَ» التسوية برب العالمين فى السجدة لكان الملائكة يعترضون اكثر مما اعترضوا تسائلوا الملائكة»<sup>۲</sup> «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»<sup>۲</sup> چرا این را گفتند؟ دست پایین گفتند، اگر سجده‌ای که ملائکه مأمور بودند برای آدم سجده کنند، سجده عبودیت بود، آنکه احق و اولی بود که هم ملائکه اعتراض کنند، هم شیطان! ولی هم ملائکه نگفتند، هم شیطان، پس هم ملائکه فهمیدند این سجده، سجده عبودیت نیست و هم شیطان. ما به هر دری می‌زنیم مطلب همین است، عقل این را می‌گوید، حس این را می‌گوید، نص قرآن این‌طور می‌گوید، روایت این‌طور می‌گوید، ملائکه این‌طور می‌گویند، آدم این‌طور می‌گوید، شیطان این‌طور می‌گوید و همه این‌طور می‌گویند. بنده به عنوان مفسر بگویم: بله، اینجا استثنا شده است! «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» یعنی آدم مستثنی است، اینجا مسجود له است، در یکی از آن پنج مرحله

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. همان.

که همه‌اش عبودیت است، خیر، «اسْجُدُوا لِآدَمَ» برای خاطر آدم، «لِ» خاطر آدم، که این سجده شکر باشد. «و هَكَذَا الامر في سجدة ابوي اليوسف ليوسف» «و خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» «و خَرُّوا له سُجَّدًا لله» دو لام در کار است، آن‌ها وقتی که یوسف را دیدند، بعد از اینکه مأیوس شده بودند که یوسف زنده است یا نه و اگر زنده است کجاست، حالا که زنده است «و رَفَعَ أَبُوئِهِ عَلَى الْعَرْشِ»<sup>۱</sup> بر خلاف روایتی که می‌گوید خیر، یوسف آنجا ایستاد و پدر و مادر پایین بودند، و لذا از نسل یوسف انبیاء نیامدند، از نسل دیگران آمدند. تهمت‌های زیادی به یوسف (ع) زدند.

- [سؤال]

- روایتی می‌گوید چرا پیامبر از نسل یوسف نیامد؟ چون یوسف اهانت کرد به پدر و مادرش، دروغ می‌گوید، یوسف احترام کرد. «و رَفَعَ أَبُوئِهِ عَلَى الْعَرْشِ» بعد «و خَرُّوا لَهُ» یعنی برای خاطر او، آیا یعقوب افضل بود یا یوسف؟ مگر افضل به مفضول سجده می‌کند؟ مگر لازم است افضل، مفضول را بر خود مقدم بدارد؟ اینکه در کل ابعاد معرفتی و حتی حسی حرام است. پس چند اشکال دارد. «خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا» «لا معنی لخرّوا له سجدا أنه خرّوا له سجدا كما يسجد لله أولاً، ثانياً، ثالثاً، رابعاً، خامساً كما بين، لا» برای خاطر استفاده یوسف، برای خاطر کرامتی که خداوند مقرر کرد که یوسف زنده ماند «خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا».

«فتنتيجة البحث في هذين اليومين أنّ السجدة بباطنها و بظاهرها خاصة برنا سبحانه و تعالى لا يسجد لاحد غير الله و اذا سجدت لاحد غير الله ان كان عبودية، شرك» کسی می‌رود و امام رضا (ع) را زیارت می‌کند، برای عبادت که سجده نمی‌کند «ان كان احتراماً فحرام، ان كان عبودية فالشرك، حباً حرام، اكراماً حرام، شكراً للامام الرضا حرام» برای اینکه «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* اِذْ نُسُوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> «و للبحث تتمات فرعية باذن الله تعالى حول البحوث الفرعية تبحث حولها باذن الله تعالى غداً».

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ»  
«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. یوسف، آیه ۱۰۰.

۲. شعراء، آیات ۹۷ و ۹۸.